

# اساد قاسم افغان

نخستین موسیقی نوازیکه ترانه استقلال را سرود



جیب نوابی

# استاد قاسم افغان



1885  
AR

حبیب نوابی



مؤسسه انتشارات الازهر



### شناسنامه کتاب

نام کتاب: استاد قاسم (افغان)

نویسنده: غلام حبيب (نوابی)

مهتم: محمد مسعود (نوابی)

چاپ اول: ۱۳۳۶

چاپ دوم: بهار ۱۳۸۳ خورشیدی

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

صفحه آرائی: احمد فرید (اکرامی)

سایز کتاب: ۵، ۱۳ × ۲۱ سانتی متر

نشر و طبع: مؤسسه انتشارات الازهر

پوست بکس ۴۶۳ - قصه خوانی - پشاور

تيلفون: ۰۹۱-۲۵۶۴۴۱۴

E-mail: alazharco@yahoo.com / hotmail.com

جمله حقوق طبع محفوظ است



## براز امتنان

با سپاس بیکران در امر ضرورت چاپ این اثر و تألیفات دیگر نامطبوع پدر بزرگوارم شاد روان استغفار غلام حبیب نوابی از محترم عبدالحق «صمیمی» و کارکنان انتشارات الازهر که ما را یاری رسانیده، همچنان با برخورد های صمیمانه و پشتکار مطبوعاتی خود وجیهه انسانی شانرا در پیوند غنای فرهنگی میهن عزیز مان در غربت از میهن ویران از سالهای متضادی دلیرانه و مسئولانه پیش میبرند از خدای بزرگ و بی نیاز موفقیت های مزید و سر بلندی به هر يك ایشان تمنا دارم.

محمد مسعود «نوابی»

اسلام آباد ۷ جنوری ۲۰۰۴



استاد قاسم وقتیکه اولین بار ترانه استقلال را سرود

نوشته: گویا اعتمادی

## ای رشک جان زهر پیا جایی وی بگیر

کاروان شهید رفت از پیش

و آن ما رفته گیر ومی اندیش

از شمار دو چشم يك تن كم

وز حساب خرد هزاران بیش

بلی! وقتی یکی از افراد عادی بشر از بن جهان رخت  
بر بندد دو چشم از شماره چشم ها کاسته میشود ولی  
هرگاه هنرمند عالی مقامی چون استاد قاسم که بیش از نیم  
قرن به هنر و موسیقی ما خدمت کرده بعالم دیگر شتابد در  
حقیقت مثل این است که هزاران وجود گرایی و هنر مند از  
میان ما رفته باشد. يك سال گذشت که آن بلبل هزار دستان  
خاموش شد و امروز رادیو کابل و هنر مندان کشور محفلی  
بنام او منعقد می سازند و از وی یاد میکنند و روح او را  
شاد می نمایند چون بعزت مریضی مقاله مفصلی نتوانستم  
بنویسم باین قطعه شاعر معروف خراسان و خاوران (النوری

ابیوردی) که در رثاء (کمال الزمان) مفغنی معروف در بار  
سنجر سلجوقی گفته بود اختصار می نمایم

هرگز گمان مبر که کمال الزمان بمرد  
کو روح محض بود بجسم فنا پذیر  
میدان که ساکنان فلک سیر گشته اند  
از مطربی زهره برین چرخ گنده پیر  
خواهش کنان به نزد کمال الزمان شدند  
کو بود در زمانه درین علم بی نظیر  
گفتند زهره را ز فلک دور کرده ایم  
ای رشک جان زهره بیا جای وی بگیر

## تقریظ

## پیری از خرابات

خرابات جای که جان خفته است

چه جانی که دروی جهان خفته است

در آنجا که ساز است و شور و نوا

جهانی که صد آسمان خفته است

عزیز خواننده: به بهانه چاپ دوم کتاب استاد قاسم افغان نوشته ، مرحوم استاد غلام حبیب نوابی یاد کوچه خرابات و استاد مرحوم قاسم افغان را تازه می کنم و چنین می آغازم.

سخن از خرابات کابل مهد پرورش بزرگترین هنر مندان عرصه ساز و آواز است. درین گذر بزرگترین هنر مندان عرصه ساز و آواز زاده شده و به رشد رسیده اند طرب آفریده اند سرود گری نموده اند و با سرود و آواز بزرگ شده اند. افتخار آورده اند بعضاً حقارت ها و سر خورده گی ها را با جان و دل پذیرفته اند. از جمله یکی از هنرمندان

مشهور این کوی و گنر شخصیت بزرگ هنری همانا مرحوم استاد قاسم اولین موسیقی نوازیکه برای نخستین بار سرود استقلال را خواند می باشد. بزرگی و والای مرتبه استاد قاسم در موسیقی آنگونه چشمگیر است که آفتاب در آسمان ، و چنان مستغنی شکوهمند است که بر اوج ها سر می ساید و دست نیافتنی می نماید.

استاد قاسم افغان پسر استاد ستارچو در سال ۱۲۶۲ خورشیدی در گذر خرابات کابل در آن روزگاریکه خرابات در خاطره ها جان نگرفته بود و نام نشانی نداشت چشم بدنیا کشوده است.

استاد قاسم افغان بعد از سن ۱۵ سالگی نزد پدرش استاد ستار چو که در دربار امیر عبدالرحمن سنت مطربی داشت اساسات نخستین موسیقی آموخته بعداً در شاگردی استاد قربانعلی پدر استاد نتو قرار گرفته و آموزش و آگاهی های بیشتر خود را نزد استاد پیارا خان که از هند به کابل آمده کمال بخشیده است و چنانکه خود بارها به شاگردی خود اشاره می کند.

نالہ از نی گریہ از ابر بہار آموختیم  
ما زہر صاحبلی یک شمشہ کار آموختیم

محترم عزیز آسوده نویسنده آگاه در کتاب سیمای معاصران که در سال ۱۳۶۱ هـ ش در کابل انتشار یافته در ارتباط به استاد قاسم می نویسد:

«باری در آن روز ها امیر عبدالرحمن خان به مطرب در

بار امر کرده که غزلی از حضرت حافظ (رح) را به نوا در آورند. البته در آن روزگار هنوز غزلی خوانی مرسوم نبود و اگر هم بود به شیوه امروزی رواجی نداشت باید امر آمر تمهیل می شد چشم ها سوی یکدیگر بر گشتند نفسها در سینه ها زندانی ماندند و چهره ها با عرق نارسائی و رعب مرطوب شدند زبانها از حرکت باز ایستاده بود استاد قاسم که در آن زمان بیشتر از ۱۳ سال نداشت و همیشه با دسته پدر همراه بود از میان مطربان بر خاسته گفت من این غزل را گ را می خوانم امیر با تحکم پرسید پدرت یاد ندارد تو چطور یاد داری؟ قاسم کوچک که دیوان حضرت حافظ را خوانده بود يك غزل حافظ را با ساز و سرود خواند و تحسین همه بر انگیخت ...»

استاد قاسم بعد از پدر نزد امیر عبدالرحمن خان بار یافت بعداً در زمان امیر حبیب الله خان خواننده دربار شد در زمان امان الله استاد قاسم را به صفت استاد موسیقی وطن و استاد موسیقی منحصر به دربار بود، امیر حبیب الله کلکانی استاد را مورد نوازش قرار داد وی در زمان نادرشاه نیز خواننده دربار بود و در دربار ظاهر شاه نیز به صفت استاد موسیقی و خواننده دربار شناخته شد.

در مجموع استاد قاسم مرحوم مدت چهل و هشت سال از عمر پر بار خود را در دربار سلاطین افغانستان به رامشگری گذراند است.

استاد علاوه بر اینکه در هنر موسیقی ابداعات و ابتکاراتی دارد در حاضر جوابی و بداهه گویی داستان ها دارد که ذکر هر کدام آن سخن را به درازا می کشد.

قابل یاد آورiest نزد این استاد گرامی تعدادی بعد از اینکه از مهارت و توانائی او وقوف یافتند در حلقه شاگردی او در آمده و به اصطلاح نزدش «گر» و یا شکر گذاشته اند. و از کسانی که از جمله شاگردان و آواز خوانان بودند میتوان از استاد نتو، استاد نبی گل، استاد رحیم گل، استاد رحیم بخش، میرزا نظر و دیگران نام برد.

من سخنان خود را در این جا بسنده کرده برای ادامه سایر آگاهی ها در مورد مرحوم استاد قاسم به کتابی که بنام «استاد قاسم افغان» هم اکنون بدست دارید و توسط شاعر و نویسنده و دانشمند گرامی مرحوم استاد غلام حبیب نوایی نوشته شده فرا می خوانم و انتشار دوباره این کتاب را که به همت فرزندان برومند او محترمان مسعود «نوایی» شاعر و نویسنده پرتلاش و محترم ناصر «نوایی» صورت پذیرفته در جو فرهنگی کنونی وطن ما که بعضاً نسل جوان ما از شناسایی بزرگترین هنر مندان عرصه شعر و ادب و آواز چون استاد قاری عبدالله، استاد بیتاب، استاد خلیل الله خلیلی، استاد نوید، صوفی عشقیری، استاد سرآهنگ، استاد هاشم و استاد رحیم بخش آگاهی ندارند سخت سبتایش انگیز می دانم برای فرزندان استاد

مرحوم غلام حبیب نوابی محترم مسعود «نوابی» و محمد ناصر «نوابی» از بارگاه خداوند قلم روز های درخشانیتری آرزومندم و در چاپ سایر آثار قبله گاه دانشمند شان توفیق مزید می خواهم.

بااحترام

محمد اسحق «ثنا»  
ماه قوس ۱۳۸۲ خورشیدی  
مطابق دسمبر ۲۰۰۳  
اسلام آباد پاکستان

## مقدمه

پا به خاکم زن که مژگان غبارم باز شود  
گر تو بیدارم نسازی تا اید خوابیده ام

استاد قاسم افغان پسر استاد ستارجو در سال ۱۱۶۲ شمسی پا به غرضه، وجود گذاشت استاد بعد از سن پانزده سالگی موسیقی را نزد پدر خود آموخته و بعد از آن نزد استادان دیگر داخلی و خارجی به تعلیم موسیقی پرداخت برای دفعه، اول به سن بیست سالگی بدربار امیر عبدالرحمن خان شامل وظیفه شد در سن بیست و یک سالگی بحضور سردار نصر الله خان نائب السلطنت مقرر گردید در بیست و پنج سالگی که شهرت استاد موسیقی زیاد شده رفت بدبار امیر حبیب الله خان شهید بحیث بهترین خواننده موقع یافت در بین وقت بود که استاد با اثر تشویق و قدردانی های پی در پی امیر موصوف بفکر ایجاد طرز های جدید افتاده و از خود طرز ها و آهنگ های جدید ساخت که نه تنها در آن وقت بلکه تا امروز مورد پسند همگان بوده، اکثر خوانندگان وطن از همان طرز ها و آهنگ های استاد پیروی میکنند بعد از زمان سلطنت امیر

حبيب الله خان شهيد بحضور امير امان الله خان به صفت استاد موسيقي وطن و خواننده، منحصر بدربار عز تقرر حاصل نمود و در همين عصر بود كه بگرفتني نشانهاي طلا و الماس بنام نشان «مسرت» و «يادگار» استقلال وطن افتخار حاصل نمود پس از آنكه نادرشاه به تخت نشست استاد مرحوم را مورد نوازش و لطف شاهانه، خود قرار داده و به صفت استاد موسيقي و خواننده، دربار خود سر افراز فرمودند بعد از سلطنت نادر شاه استاد مرحوم بدربار محمد ظاهر شاه مثل دربار سلاطين گذشته به صفت استاد موسيقي و بهترين خواننده شناخته شد و تا آخرين روز حيات خود معاش ميبرد.

استاد مرحوم در سال ۱۳۳۲ موقعيكه رياست كابل راډيو سالگريه هفتاد مين سال استاد را برپا كرده بود از حضور ظاهر شاه به اخذ نشان طلاي «خدمت» مفتخر گرديد.

بروز (۲۲) سنبله ۱۳۳۵ استاد قاسم افغان فوت نمود و روز بيست و سوم سنبله ساعت پنج عصر استاد مرحوم بخاك سپرده شد. در موقع تشيع جنازه، استاد مرحوم شاغلي علي محمد خان معاون اول صدارت عظمي و اكثر وزرا، شاغلي رئيس مستقل مطبوعات و شاغلي كابل شاروال و اكثر نويسندگان و معاريف و معززين شهر و صدها نفر از علاقمندان استاد مرحوم حاضر بودند سوانح استاد از طرف رياست كابل راډيو توسط شاغلي گوياي اعتمادي قرائت گرديد سپس شاغلي رشتيا رئيس مستقل

مطبوعات در اطراف شخصیت استاد مرحوم در عالم موسیقی وطن سخنرانی نمود، ریاست کابل رادیو پروگرام، مخصوصی گرفته بود که در آن سوانح استاد مرحوم و دیگر مضامین راجع به استاد و ریکارد های استاد برودکاست گردید روز اول فاتحه گیری از طرف ریاست کابل رادیو بود، برای ادای فاتحه بر علاوه هزاران نفر از دوستان و علاقمندان استاد مرحوم سردار شاه محمود خان، شاغلی سردار محمد نعیم معاون دوم صدارت اعظمی، شاغلی علی محمد معاون اول صدارت عظمی همه وزرای محترم، و همه اراکین و نمایندگان مطبوعات، کابل شاروال و تمام نمایندگان شهر رئیس محترم شورا و جمیع نمایندگان محترمی که به کابل تشریف داشتند آمده بودند برای مصارف جنازه استاد مرحوم از طرف محمد ظاهر شاه و ریاست مستقل مطبوعات و شاروالی کابل پول فرستاده شد.

همچنین از طرف شاغلی سردار محمد داود صدر اعظم تسلی نامه، بعنوان یعقوب قاسمی فرزند ارشد استاد مرحوم با يك مبلغ لازمه برای خیرات استاد مرحوم فرستاده شده بود اینست نقل تسلیت نامه، شاغلی سردار محمد داود صدر اعظم:

«شاغلی یعقوب قاسمی!

از فوت پدر مرحوم شما متأثر شدم و افسوس می کنم نظر بکثرت گرفتاری بفاتحه رسیده نتوانستم.

استاد مرحوم در تحول موزیک وطن رول مهمی بازی

کرده و یقین دارم ، تاریخ موزیک مملکت ایشان را فراموش نخواهد کرد ، خداوند پدر مرحوم شما را غریق رحمت خود گردانند ، بشما و دیگر بازماندگان شان صبر جمیل نصیب کند .»

مجله پشتوه ژغ : سال شانزده در شماره ۱۳ خود نسبت فوت استاد مرحوم چنین نوشته بود :

ضیاع المناک در عالم موسیقی

بکمال تاثیر اطلاع گرفته ایم که استاد قاسم افغان خواننده ، معروف و محبوب وطن در اثر مریضی طولانی داعی اجل را لبیک گفته روان وی آهنگ عالم بالا نمود . استاد مرحوم از صبح جوانی تا شام پیری بعالم موسیقی خدمات فراموش ناشدنی نمود آن مرحوم یگانه موسیقی دانی بود که در هر مجلس و هر بزم جای و مقامیداشت حاضر جوابی و مجلس آرائی و نکته سنجی وی قابل وصف است .

پشتون ژغ تاثرات عمیق خود را نسبت باین ضایعه ، الیم اظهار کرده برای آن مرحوم مغفرت خواسته و بیازماندگان آن مرحوم صبر و اجر جمیل می خواهد .

ح نوابی

نظریات شعرا و نویسندگان در مورد

## استاد محمد قاسم افغان

از استاد خال محمد خسته

### استاد قاسم

استاد قاسم افغان پسر استاد ستارجو، در ۱۳۰۲ ق -  
هـ در خرابات کابل تولد یافته. پدرش از موسیقی دانان  
بلند کشمیر است که در عصر ضیاء الملة والدین عبدالرحمن  
خان کابل آمد و پدر بار پادشاهی مقام گرفت و تازست  
موقع بیست داشت.

استاد قاسم اولاً موسیقی را از پدر آموخت و بعد از  
اساتذده بزرگ افغانی و هندی تحصیل نموده در فن خود را  
بدرجه کمال رسانید.

تا پدرش حیات بود بدربار سردار نصرالله خان نائب  
السلطنه پسر عبدالرحمن خان می بود بعد از وفات پدر

بدریار شاهي سراج المة والدین امیر حبیب الله خان قائم مقام پدر گردید چل و هشت سال بدریار پادشاهان افغانی خدمت موسیقی را انجام داد و بالاخره بروزگار ظاهر شاه سالگره هفتادمین سال دوره حیاتش را در سال ۱۲۷۳ ق - ه رسماً ریاست مستقل مطبوعات گرفت و مجلسی در استیش رادیو کابل ترتیب داده فرمان و نشان خدمت از طرف دولت برایش اعطا گردید.

بعد تکلیف خدمت موسیقی از اواساط شناخته شد تا آخر عمر معاش مستمری می برد و در منزل خویش جاده، حیات می پیمود در شب مجلس سالگره، خود با ضعف پیری و ناتوانی يك چاشنی خواند و این بیت.

نرگس از تربت من روید و خویان گویند  
خاک گردیده و چشمش نگرانست هنوز

بتکرار ایراد می نمود و نیز این بیت:

شمع سان شکر که از دولت بیداری بخت  
خدمت بزم ترا تادم مردن کردم

بناسبت زمان و مکان از زبان او تکرار می شد.  
استاد اشعار را صحیح می خواند، با حضرت بیدل (رح) و حضرت حافظ (رح) ارادتی خاص داشت مقامات

موسیقی را با شعار این دو بزرگوار نشاط بخش میگردانید و ابیات که ردیف میسازد مناسب زمان و مکان می باشد که آنرا با اصطلاح (موقع دانی میگویند) از پنجاست که ابیاتیکه او در موقع می خواند بحافظه، سامعین با ذوقه می ماند.

اشعار چندان از یادداشت که بامتحان تا چهل روز بلکه دو ماه غیر مکرر خوانده از جمله، موقع دانی های است که گفت:

در قندهار پاشاه مخلوع بزبانت خرقه مبارک مشرف  
شدم چون خرقه، مبارک از درج نقره بر آورده شد عجیب  
کیفیتی بود که حاضرین همه محو مبهوت بودند. شاه  
گربان مبارک را زیارت میکرد و دیگران از هر موضع که  
دست می آمد زیارت می کردند از حسن اتفاق دامن راست  
مبارک بدستم آمد چنینکه می بوسیدم و بر دیده می مالیدم  
بخاطرم این رسید بیت:

کردی شوم و گوشه دامن تو گیرم  
گر بخت بفریاد رسد داد من این است

به آوازی خواندم که خود شنیدم و بس.

استاد در شجره، موسیقی هند شاخه بوجود آورد که امروز بنام طرز قاسم افغان (در موسیقی نوازان افغانی) شهرت دارد و همین اقتدار است در موسیقی که از شاهان

عصر خطاب استادی یافته فرامین و نشانها گرفته است.  
 با فقرا و مجاذیب ارادت داشت مخصوصاً مولوی  
 صاحب زرداد (که در کابل مردی فقی و تارک الدنيا بوده  
 قبرش در جوار مقبره تیمورشاه پسر احمد شاه ابدالی است)  
 ارادت خاص داشته استاد طبع غیور و همت عالی را  
 صاحب بود سراج الملة والدین او را گفته بود که در محفل ما  
 جز اشعار بیدل نخوانی باز هم روزی در موقع خوانده بود  
 بیت:

دیده از دورم و دانسته تغافل کردی

خوب کردی که ترا خوب تماشا کردم

کماه گفته بود این چه معنی دارد؟ استاد گفت: پادشاه  
 سلامت معنی بیت واضحست شاه گفته من غی فهمم استاد  
 گفت بلی شاه سلامت همه بحضور تواضع دارند باید از  
 کیفیت تغافل مطلع نباشند شاه گفت نگفته بودم بجز  
 اشعار بیدل نخوانی استاد گفت در ضمن این همه ابیات که  
 برای شاه خواندم این يك بیت برای خود خواندم: از محالک  
 شرق و غرب هر موسیقی دانی وارد افغانستان شده است  
 غیر از استاد کسی حریف محفل او نبوده.  
 استاد را سه پسر است، یعقوب قاسمی، یوسف قاسمی،  
 آصف قاسمی که هر يك در فن موسیقی مهارتی بهمرسانده  
 اند.

ملك الشعرا استاد بیتاب در محفل سالگرو استاد

قاسم ابیات ذیل را انشاء نموده اند:

سخت شور انگیز و شیرین نغمه های قاسمست  
 گوش ها اکثر غمک خوار نرای قاسمست  
 اکثر از خوانندگان مانده است پیش او شکر  
 او ستادبها بمسلم از برای قاسمست  
 بیت آوردن بحسب اقتضای هر مقام  
 خاصه، طبع سخندان رسای قاسمست  
 بافقیران دارد اخلاص و اردت بیشمار  
 این همه نیک اعتقادی از صفای قاسمست  
 آن نشان حسن خدمت کز برایش شد عطا  
 مرهمی بر سینه، درد آشنای قاسمست  
 ساکن گوی خراباتست این استاد قن  
 صحبت پیر مغان عشرت فزای قاسمست  
 کرد ریکات دگر قایم پی ساز و نوا  
 لذت بی سابقه در طرزهای قاسمست  
 سوزناک و درد خیز و وقت آور پر اثر  
 آریائی نغمه آری های قاسمست  
 در خرابات اینکه نیکو مسجدی آباد کرد  
 باقیات الصالحاتی از برای قاسمست

رادیو کابل که نیکو محفلی کرده است ساز

لاتق و با اوزش ، ایریشم بهای قاسمست

خامه، بیتاب پایان نشاط افزود گفت

این نوازش ها بسی نیکو برای قاسمست

این مرد هنرمند بتاريخ ۲۲ سنبله ۱۳۳۵ شمسی هجری در میان عصر و مغرب ودیعت حیات بمو، کلان قضا و قدر سپرد در روز شنبه ۲۳ سنبله ساعت شش عصر در شهداء الصالحین بخاک سپرده شد هنگام دفنش که از حاضرین بودم بالبداهته مصرعی بخاطر رسید:

(دهد حق باستاد قاسم بهشت)

یکتای زمانه قاسم نیکو سرشت

بگذشت ز دنیا و بسال قمری

حق داد بگو (به قاسم استاد بهشت)

۱۳۷۶ قمری به قطعه در آوردم

نوښته: محمد اسلام افغاني

## چرا به استند قاسم مرحوم علاقه مند بوديم

### و چرا از مرگ او متأثريم؟

يك سال پيش جسد بيروح موسيقي نواز محبوب خود استاد قاسم افغان را بخاك سپرده بالاي تربت او سوگواري نموديم و اينك با وجود مرور يك سال تاثيرات ما از بين نرفته در هيچ حلقه و محفلي نيست كه از وي ياد و بوري بعمل نيامده، دست تأسف بهم سائیده و (خدایش بپامرزد) گفته نشود اين همه تاثيرات برای چیست؟

برای اینکه استاد مرحوم از عمر گران بهای خود تقريباً پنجاه سال آنرا در راه نشاط و سرور ما مردم وقف نمود. بيدار خوابی ها کشيد، زحمات را متحمل شد تا موافق بيل و مرام ما از اقوال فيلسوفانه، اساتيد و بزرگان علم و ادب با آواز تريم و روح نواز خود وصف الحال شعر بخواند و با كلك های توانا پرده های هيچان انگيز ساز را به شور در آورد و باين وسيله ما را شاد و مستفيد گرداند اگر در چنين ما آثار الم و كدورت مشاهده ميكرد شعری ميخواند كه تمام آن آرام رويی را يكدم از

بین میبرد، بما خطاب کرده میگفت:

(نمود کار جهان نقش کاسه، بنک است  
لبی بخنده کشائید و جام جهم شمرد)

اگر از ما آزاری بدیگران میدید و یا می شنید این شعر  
را میخواند:

گر مرهم دلی نشوی نیشتر میاش

و اگر غرور و تکبری از ما بظهور میرسید جسورانه بما  
اخطار میداد:

(سامان بندگانگی بخدائی نمی رسد  
ای بنده خاک شو که بلند است آسمان)

هنگامیکه نزاکت موقع ایجاب میکرد اولاد این خاک را  
بواجبات شان ملتفت ساخته میگفت:

(عروس ملک کسی تنگ در بغل گیرد  
که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند)

و الحاصل ساز و شعر خواندن بموقع او کیفی و صحبت  
های دل آویز او مانند شعر منشور کیف دیگری داشت که

روزها، و ماها، ما را به سر و سرور نکهداشته و اینک بعد از مرگ وی نیز قصه های او نقل مجالس است. گویا استاد باین عشق داشت در هر محفلی که باشد اهل آن محفل را شاد و مسرور نگه دارد روزی بالای مزار او رفته دیدم پیر مرد دانشمند و قامت خمیده، نشسته اشك میریزد و دعا میخواند سلام مرا عليك و این بیت را بخواند.

بسکه خویان اندرین ویرانه ها گم گشته اند  
میچکد از دیده اشك و خاك را بر میکند

به سوگواری او اشتراك نموده از استاد قصه کردیم و بروج او تحیات فرستادیم چندین جوانان با ذوق را سراغ دارم که در تلاش و صدد آن اند نکته پردازی های ادبی استاد مرحوم را تا جائیکه خود شنیده و یا دیگران بحافظه دارند جمع کرده با صورت يك مجموعه گران بها بنام شهکاری های استاد تدوین و کتابخانه خود را به آن زینت بخشیده برای اسلاف بیادگار بگذارند.

استاد مرحوم به علاوه علمکیه در فن موسیقی داشت و خط فاصلی را بین موسیقی ما و موسیقی همسایگان کشید و مکتب نوی را از خود بنا نمود شخص خدا دوست و با ایسانی بوده از دعای مردان دل آگاه فیض کافی گرفته بود. روزی بن تصادف کرده گفتم:

خبر داری که عزم کعبه الله را دارم. گفتم مبارک است

گفت عجب بیتی یافته ام که فقط در شب وداع دوستان  
برادیرو آنرا میخوانم و این بیت است:

مبارك باد خاصان حرم را  
که عزم كعبه دارد بت پرستی

اما حیف که مرض بیرحم باو مجال رفتن را نداد و  
بالاخر استاد این آرزوی پاك را با خود بخاك برد . در شبی  
که رادیو کابل سالگروه هفتادمین استاد را جشن گرفت و  
استاد دردم اخیر آن محفل بزرگداشت چند بیت پر کیفی را با  
آواز گیرنده و لرزان خود بگوش شنوندگان رادیو کابل  
رساند و با کف زندهای ممتد حضار بلرزه گردید شنیدم که  
در تمام حلقه های فامیلی ازینکه دیگر آواز روح بخش  
استاد محبوب خود را نخواهند شنید زن و مرد از دیده  
اشك میریختند و تأسف میکردند قصه های استاد بسیار  
است و باین مختصری نمی گنجید.

(فسانه نیست مفصل حکایتیست دراز) بهر صورت  
مرگ حق است و همه همین راه را در پیش داریم (آنکه  
پاینده و باقیست خدا است) اما خوشا بحال کسانی که  
خاطره نیک از خود بیادگار باقی میگذارند. از فرقت ابدی  
استاد گرامی يك سال گذشت و خاطره نیک او (خدمت در  
راه سرور و نشاط) جاودان خواهد بود ما بروح او دعا و  
تحمیات فرستاده از خداوند (ج) بخشاینده مهربان برایش  
طلب آموزش میکنیم.

نوښته، استن سمد اللدين دېهه،

### مختصر شرح حال استن قلسم مرحوم

تاريخ با همه شمول و امتداد خود زاده، جنبش ها و کارنامه های بشر است، تاريخ دفتر ثبت اسامي آن شخصيت های برجسته ايست که در خلال زندگانی خویش رول های مهم انتباهی را در دایره، آرت و صنعت و سایر مشاغل و مکلفات خود بازی، و نامناهی خود را به خط درشت در دامن اوراق حوادث به یادگار سپرده اند.

عالم کون از بدو موجودیت کتله، بشر تا امروز ملیار دها نفوس را در آغوش پرورش خود استقبال کرده، و هزار ها ملیون را در بطن خاك تیره سپرده است، و چندین ملیار دیگر بشابه سایر موجودات چیه در بحیرحه، این سیاره، مکور مانند اجرام متحرک در جنبش و حرکت هستند، ولی همه در قطار ناموران نامی جهان قابل ذکر تاریخ نبوده و بن افتخار سرمدی را جایز شده نمیتوانند، چنانچه شاعری میگوید:

۴

به محض کوه کندن همسر فرهاد نتوان شد  
زار باب هنر از صد یکی مشهور میگردد  
هر صاحب آرت و هنر در قلب تاریخ جا گرفته نمیتواند  
بل کسانی در پرتو این تجلیگاه عرض تظاهر کرده میتوانند

که در ساحه، حیات پر فتور خویش رول های بس خطیر و بازی را بازی کرده و ابراز موجودیت و برازندگی نموده باشند.

استاد قاسم از آن نیرومندان صحنه، هنر مندی بود که در تاریخچه، نهضت موسیقی کشور چنان جنبش ها و تحولات ابتکاری را موجد شده است که خاطرات تاریخی این سرزمین حق استاد ی این موسیقی دان معروف وطن را فراموش نخواهد کرد.

استاد قاسم نه تنها یکعالم موسیقی بوده و محیط آمیزش و اختلاط او محدود و محصور بر ارباب این فن بود بلکه ذوق و میل استاد بطرف علم و ادب هم به حدی بود که قسمت اعظم اوقات او بالخاصه در مجالس بیدل خوانی با ادبا و فضلاى وطن سپری و شب ها را به مشاعره و تفسیر بیدل پایان میرساند.

استاد قاسم به میرزا عبدالقادر بیدل (رح) شاعر و عارف نامور شرق و اشعار سحر آفرین او عقیده و میل مفراطی داشته و غالباً هنگام نواختن موسیقی سامعه و روح سامعین خویش را به اشعار آن شاعر شهیر نوازش می نمود.

استاد موسیقی دان جامعی بوده و در تمام شقوق موسیقی حق استادی را داشته و جنبه های فنی و احساسی موسیقی را جین سرودن مراعات میکرد، در سرودن راگ ، تهمری ، راگنی ، خیال غزل و ترانه حتی طرز های ملی ،

روستائی و پشتو علی السویه گوی سبقت را اساتذه معاصر برده بود در خواندن راگ ها و انواع طرز های مخصوصه هندی در بسی کانفرانس های موسیقی هند در سلسله اساتذه بصفت يك استاد موسیقی استقبالیاب میشد.

در تاثیر صدا و لهجه خوش آیند استاد حکایات و روایات عجیبی شنیده شده میگویند هنگامیکه استاد به خواندن آغاز و آواز او روح میگزفت نه تنها روح خود استاد بلکه ارواح قام سامعین بعدی تحت تاثیر و جذبات موسیقی و صوت جذاب استاد واقع میشد که پیر و بزرگا و بلکه اطفال خرد هم به اندازه مجذوب آواز او میشدند که سر را از پا نشناخته و با لتمام وضع و حال غیر طبیعی را به خود میگزفتند.

بسی استادان موسیقی هند که در جشن ها و غیره مواقع به افغانستان آمده و با استاد مسابقه موسیقی کرده اند یادگار ها و خاطرات خوبی از طرز خواندن استاد و معیار استادی او با خود برده اند.

میگویند پیش از چهل یا پنجاه سال موسیقی افغانستان به طرز معمول امروز نبوده و بلکه من حیث العموم دو طرز خواندن که یکی ایرانی باشد و دیگر به شیوه خاص هندی قدیم در پابستخت کشور معمول و متداول بود، گرچه استاد قاسم مرحوم به طرز خواندن هندی مایل و بدو شاگرد پدر مرحوم خود استاد ستارجو و استاد قربان علی مرحوم در کابل و پس از آن یکی از تلامذه لایق

استاد پیارا خان هندی در هند بزوده و استاد همین طرز ها را در خواندن خود تعقیب میکرد اما همینکه در فن خود به حد کمال رسیده و شعله ملیت در کانون سینه استاد مشتعل شد، حس افغانیت او را واداشت به موسیقی معمول «که یکدسته اشخاص بدون کدام استاد تاریخی آنرا موسیقی هندی گمان میکنند» دست تصرف دراز و موسیقی افغانی را از هند جدا و شکل و هیئت عمومی آنرا تغییر داده طرز های جدید و تازه ای بنام طرز قاسمی و افغانی در داخل دایره فن موسیقی کشف و بهمین ترتیب موسیقی کلاسیکی افغانی را رنگ و شکل قانونی و فنی بخشود که تا امروز همان طرز معمول بوده و تمام ارباب موسیقی کشور از آن پیروی کرده و هنگام نواختن طرز قمری و غزلخوانی بهر شکل و قیافه و هر تغییر و تحویلیکه نغمه سرانی می کنند (ولو بهر رنگ و روغنیکه بخوانند) از طرز و روش استاد تقلید و کاپی کرده و نمیتوانند من حیث العموم از آن چوکات خارج شوند، یعنی استاد قاسم مرحوم توانست که اثرات خارجی را از وطن معدوم و استقلال موسیقی افغانی را تامین نماید.

در دوره نهضت موسیقی وطن استاد قاسم مرحوم توانست که در حدود دو صد نفر خواننده و سراینده شوقی و مسلکی طور مستقیم و غیر مستقیم تربیه و بموسیقی عصری آشنا نماید، و بهمین استاد است که میگویند تاریخچه نهضت موسیقی کلاسیکی در کشور ما با داخل

شدن استاد قاسم در بن صحنه توأم است.

علاوه بر مزایا و محاسنیکه در فن و شغل مسلکی خود داشت استاد قاسم شخص فقیر و فقیر دوستی هم بوده با فقرا و سالکین حقیقی با يك عقیده، راسخ و صمیمی روابط روحی و معنوی داشته با اعتقاد سلیمی از فیض و برکات آنها نیز مستفید و مستفیض میشد. چنانچه میگویند «تاثیر روحی و احساسی که در صدا و لهجه استاد قاسم بود از فیض دعای همین فقرا و صاحبان حال است.»

استاد قاسم مرحوم شخص با مسلک و عزم و ثباتی هم بوده با خاصه در راه دوستی و رفاقت آنقدر پابند و صمیمی بود که بسایقه طبع کریم خویش حتی از ایثار سر و مال خود هم در راه دوستی و رفاقت مضایقه نداشت چندین مرتبه برای نجات چندین دوست و رفیق خود را مواجه به خطر نموده و دوست خود را نجات داده است، در وصف کرامت طبع و همت بلند او میگویند بعد از جنگ عمومی اول راضمحلل سلطنت عثمانی، سفارت انگلیس جیشی به یاد و بود آن روز گرفته و استاد را برای خواندن بسفارت دعوت داده بود، استاد دعوت شائرا رد کرده گفت: «چون من مرید حضرت غوث هستم به هیچ صورت قبول کرده نمیتوانم که آرامگاه پیشوای من بدست غیر دین بیفتد و من در جشن دشمن اسلام شامل شوم. بلی این جشن جشن شکست اسلام و کامیابی کفر است لذا قطعاً نخواهم رفت.

همچنان از زرنګی و موقع شناسی او میگویند پس از جنگ استقلال افغانستان و قتیبه که دایس بکابل آمده راجع به شناسائی استقلال افغانستان با حکومت وقت مذاکره داشت و هنوز معاهده امضا نشده بود، در یکی از دعوت های رسمی دایس از استاد سوال کرد که به کدام یک از آلات موسیقی بیشتر مهارت دارید؟ استاد گفت همه! دایس گفت آیا به پیانو هم؟ استاد گفت آری.

باز دایس پرسید که آیا از طرز موسیقی خاص افغانی که خود شما ترتیب کرده بمن هم یاد داده میتوانید؟ استاد گفت بلی اما بشرطیکه هر نغمه، را که من بیک ست پرده پیانو شروع کنم شما طرف دیگر آنرا عیناً بنوازید دایس قبول کرد و استاد ترانه، استقلال را شروع نمود صدای ترانه، استقلال افغانستان در فضای قصر طنین انداز گردید و استاد بصدای رسا بخواندن آغاز نمود: مکتب ماست جای استقلال.....

درین حال آواز کف زدن های مدعوبین بشدت بلند شد و دایس ازینکه خودش بدست خود ترانه، استقلال را نواخته به نزاکت مسئله ملتفت شده ولی نتوانست از ادامه آن خود داری نماید.

دفتر سوانح استاد نظیر همچو واقعات دارد، اگر تمام آنرا یگان یگان شرح و و بمعرض اشاعه بگذاریم شرح حال مختصر او به کتاب مفصلی تبدیل خواهد شد لذا مناسب تر است بهمین قدر اکتفا کرده و گفتار خود را بدعای نیک در حق آن استاد بزرگ خاتمه بخشیم.

از: «دېروالنه پروان»

## استاد قاسم

بیاد شیبکه نوازنده شهیر وطن استاد قاسم افغان نظر  
به علالت مراجع از خواندن براد یو کابل معذرت خواست و با  
شنونده شان وداع نمود.

هزاران همچو بلبل در بهاری میشود پیدا  
نوا سنجی چو او در روزگاری میشود پیدا  
دوشینه که شب آدینه و نیمه جدی بود در پرده ساز  
آن استاد نوازنده سوزی نهفته بودند که ناخن بلل میزد و  
زخمه بر جگر فرو میبرد.

نواي او چون مرغان هوا سر رسیدن داشت و بگفته  
سخنور نازك خیال صفاهائی (۱) برآن بود که دام پری  
شکار (۲) گلبازگ (۳) آسمانیش را از فضا باز چینند و

---

(۱) مراد از محمد علی صاب است و هم صفاهائی نام نواي باشد از موسیقی.

(۲) اشارت است به نیت معروف صاب

از پرده نغمه مطرب دستان سرا کشید  
دام پری شکار بروی هوا کشید

(۳) نام نواي باشد

تنهائی گزینند و دیگر آن شوریده شیرین کار شور انگیز  
خرابات نشین، گوشه گیر خانقا شود از نوا بناله گراید و  
در پرده، شام پیری خورشید آسا آهنگ نهفتن کند.

این داستان سرای خارا شکن (۱) نصف يك قرن یعنی  
تمام پتجاه سال در فضای احساسات و عواطف فرزندان  
افغان بال میزد و شور میانگیکخت جذبه، تولید میکرد و  
حال می آورد می خندانید و میگریانید.

تر دستی های بلعجب استاد شعر را با موسیقی در هم  
آمیخته و ادب را در طرب نهفته بود پنجه های فسونکار  
او بر رگهای فسرده، ساز جان می بخشید و نوای غمزه (۲)  
او بر دل مرده تأثیر مسیحائی داشت.

### تا صدایش فسون اثر میگشت

از عدم عمر رفته بزمی گشت (۳)

در هر مقام که آهنگی از پرده، سازش بر میداشت  
شعری از سخن پرداز دقیقه سنج موشگاف مرزا عبدالقدر  
بیدل (رح) از آن بدرقه مینمود و صفییر سراینده، سحر  
آفرین شیراز از فراز کنگره عرش باوی همراهی میکرد (۴)

---

(۱) نام توانی باشد

(۲) نام توانی باشد

(۳) از مثنوی عرفان حضرت بیدل (رح)

(۴) اشارتست بدین بیت خرابه

من آن مرغم که هر شام و سحر گاه  
ز بسام عرش می آید صفتبسم

مقام و مقال مخزوح میگذشت و شعر با شور در می  
 آمیخت گاهی شبانه بانی شبانی از عرفان مولوی حکایت  
 میکرد و گاهی بامداد (۱) از صدای تار او سوز سنائی  
 مشهود میگشت، خنیاگر خراسان (۲) اعجاز خسروی (۳)  
 داشت که در کابل یا کلیم (۴) راه حجاز (۵) میسپرد در  
 انجمنی که انگشت در ابریشم تار می نهاد آهنگ روح نواز  
 او چون بال کبوتر (۶) نامه بر دلها می گردید وقتی با نوا  
 های دل نشین (۷) بهار نشاطی (۸) پدید می آورد که  
 خرمی ها و زیبایی های زندگی از آن آشکارا دیده میشد و  
 زمانی از نغمات سوزنده و غم انگیز شکلی بر هوا می  
 بست که بیچارگی ها و ناکامی های انسان در آن خوانده  
 میشد، عشق و شیدائی را باوج کمال (۹) رسانده بود، غرور

- 
- (۱) نام نرائی باشد  
 (۲) نام نرائی  
 (۳) اشاره بکمال مهارت که امیر خسرو را در شعر و موسیقی بود و هم نا مکتاب او.  
 (۴) مشاعر مشهور  
 (۵) نام نرائی باشد  
 (۶) نام نرائی  
 (۷) نام نرائی  
 (۸) نام نرائی  
 (۹) نام نرائی

افغانی و در دملی داشت، آزاد دوار. (۱) سخن میراند و هیچ قدرتی او را مرعوب نمیکرد او معتقد بود سرود افغانی از موسیقی هندی و ایرانی مجزا است او میگفت بر نوازندگان ماست که آزادی باستانی خود را درین فن تجدید کنند، میگفت ما باید موسیقی جداگانه داشته باشیم و این موسیقی زاده احساسات و ذوق ها و عواطف خود ما باشد وی درین راه رنجهای فراوان بر دو تمام عمر گرانمایه را بر سر اینکار صغوف نمود، موقع آفرین و بدیهه سرا بود حافظه اش حکم گنج فریدون (۲) داشت بایراد مضامین مسلسل و دلکش (۳) مروارید (۴) پرشته می کشید داستانهای بدیهه گوئی و موقع آفرینی او سخت دل انگیز و بسیار جذاب است گویند هنگامی که مستر دابس نماینده بریتانیا در کابل بوده و قرار بود پیمان استقلال وطن بسته شود دابس سر معارضه داشت روزی در دربار بزم طرب آراسته بودند استاد مشغول ساز و آواز بود دابس را نیز بدربار دعوت کرده بودند همین که دابس در محفل وارد شد استاد با همان غرور ملی که مخصوص او بود بدون تأمل این شعر را نوا در آورد.

---

(۱) نام نوانی

(۲) نام نوانی

(۳) نام نوانی

(۴) نام نوانی

میزند چشم کبود تو بزرگان ناخن  
ترس ای شوخ میان من و تو جنگ شود

و آنرا چنان شوریده و مست خواند که مایهء شگفتی و استعجاب غایبده و دولت بریتانیا گردید و بی اختیار با احترام استاد برخاست.

گویند: روزی دایس خواهش نمود که وی را از آهنگ های ملی چیز بیاموزد استاد در اولین درس ترانهء استقلال را بوی آموخت.

### مکتب ماست جای استقلال سبق ما هوای استقلال

- گویند روزی پادشاه با ذوق و دل آگاه وطن امیر حبیب الله خان بیکی از دامن های کهسار خرم و زیبای کشور سرآمده کشید و بساط نشاطی بهم پیوسته بودند، امیر فرمان داد دامن خیمه فرا کشند تا از غبار بر کنار ماند چون پردهء شفاف عدسی خیمه فرود آوردند حجابی میان بارگاه و دستهء نوازندگان پدید آمد استاد بلا تأمل خواند:

چقدر در دلش از جانب ما بود غبار  
که میان من و یار آئینه دیوار کشید

گویند وقتی یکی از دوستان او را بزرندان افگنده و گناه بس عظیم بوی بسته بودند روزی در (باغ بابر شاد) بنرم

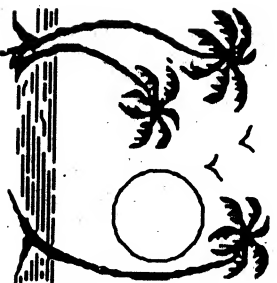
خسروانی برپا شده بود، استاد نیز در آن بارگاه حاضر بود چنان شوریده و مست می خواند که شاه بوی وعده داد هرچه بخواهد به بخشندش اما وی از زخارف دنیوی چشم بسته این بیت را بنوا در آورد:

بخشیدن درم نبود پیش ما کرم  
صاحب کرم کیست که بخشد گناه را

چنان مؤثر افتاد که شاه امر داد آن کشتنی جوان را بوی به بخشند. یاد دارم نوروز بود و درختان بادام شگوفه آورده، باغ بابر به تأثر نسیم بهار چون بهشت آراسته، حکم داده بودند کشاورزان و باغبانان گرد آیند، مراسم نو روز آنجا گذارده آید، نادرشاه بغرض تشویق ارباب زراعت در تالار شمالی باغ نزول اجلاال فرمود پاره های نازک ابر در گوشه های آسمان هویدا بود خورشید می تابید، بادبهار می وزید دهقانها مراسم نوروزی ایفا کردند، استاد نوازندگان دست بساز برد و لب به آواز، و این قطعه، شیخ شیراز را به نوا در آورد:

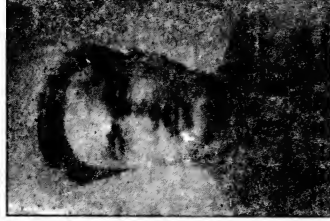
ایرو بادو مه و خورشید و فلک همه در کار اند  
تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری  
همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار  
شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبیری

منظره دلفریب بهار، شیروانی شهر، گیرائی آواز چنان  
 بهم آمیخت که نظیر آن کمتر دست دهد این داستانها غزنه  
 مختصری از ذاکره نیرومند و بدیع سرانی استاد چیره  
 دست بود که بیاد آوان جوانی و بهار زندگانی وی درین  
 وجیزه فراهم گردید و اگر همه را استیعاب میکردیم سخن  
 به اسباب می کشید.

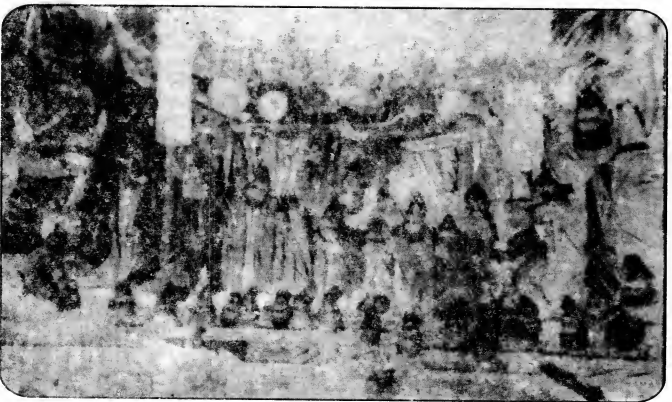




استاد قاسم با وجودیکه در لحظات اخیر زندگی طبعش ناساز بود ولی با ساز دمساز و همدم معلوم میشد.



یوسف قاسبی



شاگردان و علاقه مندان استاد در مزارش دعا می کنند

# اشعار شعرا در مورد استاد قاسم

## خطابه به محطربه

مغنی کنون وقت جوش نو است

که بنیاد هستی بدوش صداست

ره شوق و وجد و طرب ساز کن

دری بر دلم از صدا باز کن

نقاب خروش طلب بسته نیست

درین ساز يك تار بگسسته نیست

نوی ره بینوائیست ساز

در پرده، آشنائیست ساز

چرا ناله از نی نگیرد عصا؟

صریری بگلشن زنالد چرا

مکو نغمه در پرده، چنگ نیست

که مینای او قلقل آهنگ نیست

دف آئینه دار تخمیر چراست

درای طلب از چه رو بی صداست؟

بود گوش طنبور تا کی گران

گره تا یکی تار را بر زبان؟

تغافل به بیداری عیش چیست؟

اگر ساز بیش از رگ خواب نیست

بمال از ره لطف گوش رباب

که شور طلب یادش آید به خواب

کلید در دل به مضراب ده

بناخن ازین رشته يك تاب ده

بین نبض حال دل افسرده

بدم روح در قالب مرده

که در حسرت نغمه دیوانه ام

به هر شمع آواز پروانه ام

دل افروز حیرت پرست صداست

چو نبض قنا طیش آشنا است

تغافل گر حال بیدل مباش

ز آهنگ این پرده غافل مباش

اگر نقش بیگانگی ننگ تست

درین پرده کس نیست آهنگ تست

تو سر تا پیا نغمه وحدتی

به صد نغمه آئینه کثرتی

تو بر داری از حقله، دف صدا

صدایش ز دست تو دارد عصا

بود خالی از نقد خود چنگ او

صدای کف تست آهنگ او

مجو نغمه از تارو چنگ و ریاب

چه خیز دز تحریک نبض شراب؟

درین سینه ها جلوه تاب تست

صدائی ز تحریک مضراب تست

نیت ناله دارد که خود من نیم

تو بس هر چه هستی من آنجا کیم؟

لب خامش او همین نغمه زاست

لب تست آخر لب نی کجاست؟

رگ ساز موج زبان دل است

دف و چنگ و نی ترجمان دلست

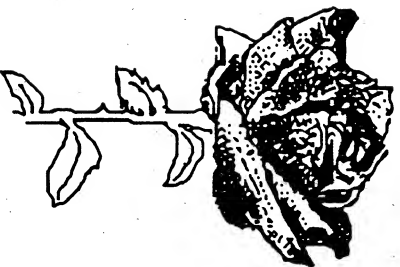
همه سازها محو کار دلند

همه پرده ها پرده دار دلند

بساط جهان عیش یکرنگ نیست

چو اندیشه، خارج آهنگ نیست

صدائی ز تار طلب چسته نیست  
که نخجیر این دام وارسته نیست  
به صد بزم اگر نغمه دارد خروش  
همان از زبان می رسد تا بگوش  
خیالت ز افلاک اگر بر جهد  
ز دل ها محال است پرده نهد  
صدا رشته بر پاست از تار ساز  
که حق را به مرکز رجوع است باز  
ز آهنگ خود پرده بر خود میند  
ز ساز خود اندیشه، غیر چند!



این غزل شیوا را استاد سخن سرایان کشور ملک الشعراء قاری عبدالله مرحوم  
در وصف خواندن استاد قاسم به استقبال صایب اصفهانی سروده، بودند:

امشب بلحن تازه چه قاسم صدا کشید

صوتی عجب ز حنجره، جانفزا کشید

بی پرده باز پرده عشاق میزنند

دلکش ترانه پنجه اش از دلربا کشید

یک پرده از گل است صدایش لطیف تر

گویا صدای خنده، گل از هوا کشید

در نغمه جان دمی زدلکش صدای خوش

انفاس عیسوی مگر از نای وا کشید

می آورد برقصد هوا را ز اهتزاز

کار صدای پواثرش تا کجا کشید

مرغ از بریدن آب ز رفتن فتاده است

تا از گلوی تازه و تر این صدا کشید

آخر بگو برای خدا این چه نغمه است؟

آهنگ دلکشت دل ما را ز جا کشید

آهنگ را برنگ تو صورت نسبت کس

نازم به حنجر تو که شکل صدا کشید

قاری فسون صائب شیرین نوا ببین

دام پری شکار بروی هوا کشید

استاد نجف علی «نباتی»

## مهر پیر و جوان

هر که در مکتب دل شد سبق آموز وفا  
 مرشد عشق در این راه شدش راهنما

هم ز اخلاص و ارادت ز رده صدق و صفا  
 سایه آسا ز قفا هر طرفی رفت و را

این مریدان همه بر منزل مقصود رسند  
 آری بر منزل مقصود بسی زود رسند

امشب ای همفشان خرم و دلشاد منم  
 از غم و غمه سراپا همه آزاد منم

آنکه از شوق کند ز مزومه بنیاد منم  
 آنکه او پاس پدر دارد و استاد منم

آتش عشق بجان و دلم افروخته ام  
 سبق مهر و وفا از پدر آموخته ام

ای وطن خرم و سرسبز گلستان تو یاد  
 نیروی شیر بازوی جوانان تو یاد

شرف نام نكو قسمت پيران تو باد

شادمان خاطر اولاد قدر دان تو باد

که ز پيران فدا کار گهی یاد کنند

از دود لطف و کرم خاطر شان شاد کنند

احترام است ز يك پير غرغخوان امشب

قدر دانی شده از قاسم افغان امشب

افتخار است به استاد سخندان امشب

در نظر میخورد هر گوشه چراغان امشب

قدر از خدمت ارباب هنر کار نکوست

قدر از خدمت او باعث هنر کار نکوست

بوده يك عمر توا سنج گلستان وطن

عندليب چمن و مرغ خيوش الحان وطن

بلبل نغمه سرا بوده ثنا خوان وطن

قمری یا فاخته، سر و خرامان وطن

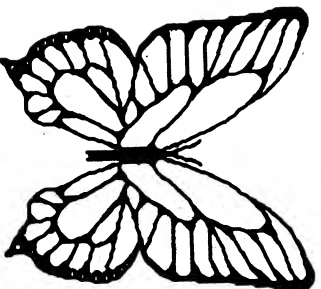
داشت در فن سرآئیدن خود ذوق زیاد

خواند ارباب هنر از دل و جانش استاد

تا که استاد هنر مند بشد نغمه سرا

کرد طرز نوی ایجاد موسیقی ما

سبك وى گشت پستگيده ء هر شاه و گدا  
 كرد تعقيب همه اهل هنر سبك و را  
 شمعى از نغمه ء خود در چمن پر افروخت  
 سبق ناله پرخان خورش الحان آموخت  
 دانشما برونه سراينده بزم شاهان  
 داشته عزت و هم شهرت و هم نام و نشان  
 تا به امروز خدا داده و را يك لب نان  
 هست از خلق نكو محرم هر پيرو جوان  
 بنده گو خوش سخن و شخص قلندر باشد  
 هر چه از وي شنوى قند مكرر باشد



خنگ کسيکه پس از وی حدیث خیر کنند  
 که جز حدیث نمي مانند از بنی آدم  
 حضرت (سعدی)



استاد قاسم ميگويد

رو بديناي فراموشي كنم  
 اين زمان بگذار تا خاموشي كنم

از استاد دیتاب»

بهمناسبت سالگرد هفتاد و هفتمین سال یکجمله سرود سرای  
وطن طرب مسکن استاد قاسم احسن الله الیه

سخت شور انگیز، شیرین نغمهای قاسم است  
گوشها اکثر فکرخوار نوای قاسم است  
سوز ناک و درد خیز و رقت آور پر اثر \*  
آریائی نغمه آری های قاسم است  
کرده (۱) ریکات دگر قائم بی ساز و نوا  
لذت بی سابقه در طرز های قاسم است  
زاده توام نای حلقومش مگر با نیشکر  
کانچنین خوش چاشنی صوت و صدای قاسم است  
بیت آوردن قرار اقتضای هر مقام  
خاصه، طبع سخندان رسای قاسم است  
بودنش خواننده در بار یک عمر دراز  
میکند ثابت که بی همتا نوای قاسم است

---

(۱) ریکات قائم کردن بعضی اساس گذاشتن و بمعنی دیگر با ساز و نوا ایهام خیلی لطیف را میرساند.

ساکن کوری خراباتست این استاد فن

صحبت پیر مغان فرحت فزای قاسم است

اکثر از خوانندگان مانده به پیش او شکر (۲)

اوستاد بها مسلم از برای قاسم است

کرج و رکب گندهار ومدهم و پنجم دگر (۳)

دیوت و نکهار، مثنون غنای قاسم است

راگ ها و راگنیهها پتر ها و بارجا (۴)

مبتلای نغمه، تمکین ادای قاسم است

مستقیماً یا بغیر مستقیم از هر طرف

دلنوازیها ز طرز دلریای قاسم است

ماضی او را فراموشم نسازد حال او

جلوه گر پیش نگاهم صحنه های قاسم است

ضعف پیری ساخت امروزش نحیف و زار حیف

سستی اعصاب غالب بر قوای قاسم است

---

(۲) شکر ماندن در اصطلاح موسیقی دانان هند کنایه از شاگرد شدن است.  
(۳) های کهرج و هیوت در بین بیت برعایت وزن شعری حذف شده اگر چه بزبان هندی هم نوشته میشود و بتلفظ نمی آید دو کهرج در کهب و گندهار و مدهم و پنجم دهیوت و نکهارا نام هفت سر هندی می باشند.

(۴) در اصل بهار جا مینویسند به های غیر ملفوظ ، ناگفته فغاند که در موسیقی هندی شش راگ است و هر راگ از خود چندین راگنی و پتر و بهار جا دارد. بطور تشبیه اگر راگ راتنه، درخت گوئیم راگنی شاخهای کلانی است که از آن درخت منشعب گردیده و پتر شاخانی که از راگنی رسته و بهار جا شاخهای کوچکتی که از پتر منشعب گردیده.

پیش ازین ثانپوره (۵) گرمیداشت لرزان پنجه اش  
 لغزش مستانده اکنون به پای قاسم است  
 چون شود هفتاد ساله آدمی افتد ز کار  
 زین سبب پر رقت اور ماجرای قاسم است  
 درد و آلامی که شد در آخر عمرش نصیب  
 باعث آمرزش جرم و خطای قاسم است  
 با قد خم نالشی میگردد بشب عقل گفت  
 نغمهای چنگ پیشم ناله های قاسم است  
 بی نوازش نیست اکنون پر چنگی گشتنش (۶)  
 قدر دان نالش قاسم خدای قاسم است  
 در خرابات اینکه زیبا مسجدی آباد کرد  
 شاهد نیک اعتقادی ها برای قاسم است  
 با فقیران دارد اخلاص واردات بیشمار  
 فطرت نیکو درین ره رهنمای قاسم است  
 بسکه حق آشنائی را رعایت می کند  
 هر کرا دیدم مرهون وفای قاسم است

---

(۵) ثانپوره یکی از آلات خیلی معروف موسیقی است.

(۶) در لفظ پر چنگی تلمیح است بقصه که در مثنوی شریف است و مالش آنست که خدای کریم همیشه از افتادگان دستگیری می کند.

در فراست در فصاحت در حلاوت بعد ازو

نغمه سنجی کو؟ که پندارم بجای قاسم است

رادبو کابل که نیکی محفلی کرده است ساز

لایق و با ارزش ابریشم بهای (۷) قاسم است

آن نشان حسن خدمت کز برایش داده شد

مرهمی بر سینه، زخم آشنای قاسم است

خامه، (۸) بیتاب پایان نشاط افزوده گفت

این نواز شها بسی نیکو برای قاسم است

باد اعلیحضرت والا همیشه کامیاب

این دعای جمله افراد و دعای قاسم است

\* \* \*

(۷) ابریشم بها بعضی صله و انعامی که به سراینده در مقابل ساز و آوازش دهند زیرا در زمانهای قدیم که سیم وجود نداشت در ریاب و وطنپور ابریشم بسته مینواختند.

(۸) عبد مصرع این نوازشها بسی نیکو برای قاسم است ۱۳۶۴ مییاشد و چون که ۹ در آخر کلمه، نشاط واقع شده با آن جمع کنیم ۱۳۷۳ ق حاصل آید که تاریخ سالگره را نشان میدهد. (بیتاب)

از: استلن خلیلی

## نغمه سرا

### مړجوم استلن قاسم

شنيډم نواز شکرې اوسناد

در آخر چو در چنگ پيرى فتاد

کښش رفت از گرمى ساز او

اثر رخت بر بېست ز آواز او

دو چشم جهان بين وي خيره شد

جهان در نظر گاه وي تيره شد

نه ياراي دم در دميدن به ني

نه تاب نوازش در انگشت وي

زمينگيرى و پيرى و احتياج

ستانيد از مغز جانش خراج

پى لقمهء نان گرفتى مقام

بپاي اداره سحرگاه و شام

شبي و اعظمى گفت اي خواجه چند

پى نان جبهى روز و شب چون سپند

کنون پیر گشتی تپیدن خطاست

به پیرانه سر رنج بردن جفاست

چه خوش گفت استاد روشن روان

که بر طاق بالا نهاده‌ست نان

بسی محنت و رنج باید کشید

که آنجا بمقصد توانیم رسید

بنا شد چو دستی چنانم رسا

کز آن نان ستانم صباح و هسا

نهم زیر پا چنگ و نای و ریاب

که گردد میسر مرا نان و آب

ولی تو نهی زیر پا هر سحر

کتاب خدا قول خیر البشر



## مخبریات

خوشتتر از کوری خرابات نباشد جانی  
 گر به پیرانه سرم دست دهد ماوانی  
 آرزو میکنم از تو چه پنهان دارم  
 شیشه باده و کنجی و رخ زیبائی



استل قلم در عین جوانی

## عبدالحق (واله)

### دوستدارش شد هر صوفی و هر پاده پرست

گشته پژمرده درین باغ یکی بلبل مست

برف پیری بسروش رقص نمود و بنشست

آنکه می کرد به آهنگ دل انگیزی چند

همه را غرق نشاط و همه را حسن پرست

آنکه هر نغمه، پر طنطنه اش می افکند

در صف دشمن این کشور کهسار شکست

آنکه از سوز دلش گرم شدی بزم ادب

دوستدارش شده هر صوفی و هر پاده پرست

آنکه گنجینه، اشعار دری بود دلش

هر دری کز دهنش ریخت شدی دست بدست

آنکه گفتی حسب جال سخن های نکو

طایر فکر وی از اوج بهائین ننشست

پای بنهاد به هفتاد و نیفتاد ز شوق

زانکه از رهبر موسیقی افغانی هست

## از حضرت ابوالمعمانی پیدل (رح)

### خوابان

مقیمان این بزم الفت بهار  
 بفطر طبایع چو می ساز دار  
 چو ساغر هما فارغ ار گفتگر  
 همه دست بر سر برنگ سبو

ز قید عبادات رسمی برون  
 بدرس اشارت همه ذوقنمون  
 همه چون غنا صفدر آرزو  
 چو آزادگی جسته از رنگ و بو

ز کیفیت رنگت قنکین شان  
 نکه سر خوش رطلهای گران  
 چو ابروی خویان تواضع سرشت  
 چو چشم نکویان حیا سرنوشت  
 همه نکته سنج خموشی گلام  
 زبانها چو امواج گهر بکام  
 همه فارغ از رنگ امید و بیم  
 به میخانه چون بوی صهبای مقیم

نه میخانه فردوس گوهر سرشت

نه میخانه جوش بهار بهشت

درین محفل آرام عمر است و بس

تسللی در آئینه دارد نفس

بچشمی که از بینش کلفت است

خرابات معموره، الفت است

کرا میل رفتن بود زین مقام

که چاهست در هر قدم نقش دام

بتوصیف این بزم دعوی گداز

نفس چون دم صبح شبنم طراز

بود محو حیرت درین بزمگاه

طبیدن در آغوش نبض نگاه

چو خاموشی ساز آهنگها

چو گل ساغر ز گردش رنگها

\* \* \*

### از حضرت حافظ (رح)

## وعیت نامه

بتابرتي از چوب تا کم کنید!

براه خرابات خاکم کنید!

به آب خرابات غسلم دهید

پس آنکه بردوش مستم نهید!

مریزید بر گور من جز شراب

میارید در مقام جز ریاب

ولیکن بشرطی که در مرگ من

ننالد بجز مطرب و چنگ زن

تو خود حافظ سر زمستی متاب

که سلطان نخواهد خراج از خراب

## مراثی

مرثیه به نسبت فوت استاد قاسم افغان از طبع شاعلی  
صوفی عشق‌ری که در شب دوم فوت استاد در پروگرام  
مخصوص از طرف کابل رادیو بردو کاست شد.

دریغ‌ا از یمن دور چرخ کبود

که بگذشت شخصی ز اهل سرود

رئیس و کلان خرابات بود

به پیروی جوان خرابات بود

اثر بود چندان به آواز او

که سنگ آب گردید از ساز او

سرو تال سازش همه با اساس

با بیات و افراد موقع شناس

بیانش سراپا ز تاثیر پر

فرا ورد هر نظم و نشرش بگر

بدی شان و تمکین آن مثل کوه

غمودی بشاه و گدا با شکوه

بخلق خوش خود بدلهای عزیز

رسا بود و دانا و واقف تمیز

بهر جا که بروی غم آنجا نیبود

همه شاد می شد بساز و سرود

چو میخواند اشعار بیل بساز

همی کرد گریه بسوز و گداز

چنان جمع می کرد افکار را

که يك سر بلی پرده و تار را

بوحدت همه آشنا می شدند

همه فارغ از ماسوا می شدند

غم از محفل ساز او دور بود

همه خرم و شاد و مسرور بود

نکرتی دلش ناله، سرد داشت

ز عشق و محبت بسی درد داشت

گرفتار خویان مه روی بود

دلش صید در حلقه، موی بود

دلش نالش از رشك اغیار داشت

گل داغ در سینه بسیار داشت

سفر کرد ازین دیر نا پایه دار

بروحش دعا کرده دستی بر آرا

بیا عشق‌ری ختم کن این بیان

ببخشد خداوند پیرو جمران !!

## قطعه تاریخ وفات مرحوم استاد قاسم افغان از طبع جناب ملک الشعرا بهتآب

ببزم عیش ظلم بیگران رفت

که قاسم خان افغان از هیان رفت

چه نیکو اعتقاد مذهبی داشت

یقین دارم بایمان از جهان رفت

غمود آباد مسجد در خرابات

غم عقبای خود خورده روان رفت

سخا و خیر قدر وسع کرده

بدرویش و فقیر و ناتوان رفت

بیلاد النبی (ص) خیرات میکرد

بدین رفتار خوش زین خاکدان رفت

با بیات خوش و آواز دلکش

نوازش کرده گوش سامعان رفت

ازین روسال فمتش گفت بیتآب

نشاط محفل انس از جهان رفت

شعر ذیل به نسبت فوت استلک قلمس افغان از طبع شافلی  
شایق جمال می باشد که روز چهل استلک مرحوم از طرف شافلی  
یعقوب قلمسی پرود کاست شده بود.

کدامین پیکر موسیقی آخر از جهان رفته ؟  
که آهنگ فرح بخش سرو ساز از میان رفته  
ندارد ناله تاثیر ندارد تار آهنگی  
خداوندا کدام استاد کار از دیدگان رفته  
زهر مورم فغان و ناله جانسوز می آید  
کدامین بلبل شیرین صدا از بوستان رفته  
نی باشد به بزم دلبران عیش و نشاط اکنون  
که آن از جان خریدار ادای گلرخان رفته  
رباب و طبله و سازنگ بی سرگشته انداز غم  
که آن پیر خرابات از میان دوستان رفته  
کنم گر ناله از بخت سیاه خویش می شاید  
که ازستم چنین بک موسفید مهربان رفته  
نه تنها شایق آه و فغانم من درین محفل  
صدای نالهء طنبور هم تا آسمان رفته

از: حضرت عشق‌ری (رح)

## بهناسبت اولین ساحره استاد قاسم افغان

جسم قاسم خاك شد ، روحش به پرواز است هنوز  
طرز های خواندنش در پرده ساز است هنوز

خوانیدن ریکارد آن از دل کدورت می برد  
عکس سازش در جهان آئینه پرداز است هنوز

آن گسلو و آن زبان و کام ، با سر خاك شد  
یاد وی در خاطر هر فرد ، دم ساز است هنوز

پیکرش بوسید لیکن ، در خیال دوستان  
جلوه گر در دیده چون ، محبوب طناز است هنوز

گرچه از روز وفاتش تا کنون سالی گذشت  
راست پرسی از غمش يك شهرناساز است هنوز

تربتش گلپوش چون دیدم ، بخود گفتم چنین  
الحق این شخص محبت پیشه ، گلباز است هنوز

در جهان روشن چراغ وی ، ز فرزندان اوست  
شکر لاله دردمان او، با عزاز است هنوز

دیده مردم ندیده، يك قلم هم‌تای وی  
در جهان ساز يك شاه فرد ممتاز است هنوز

دوره، عمر، عشق‌ری را، گرچه آخر گفته است  
فکر و ذکرش در غم و سودای آغاز است هنوز

از استاد ابراهیم «خلیل»

## استاد قاسم افغان

در خرابیات مغان امروز ساز ماتم است

نوحه، جانسور غم در نغمه، زیرو به است

از مقام عیش می آید سرود غم بگوش

دلریا خاموش چون دلدادگان درهم است

میخلد در دل بزنک چنگ شاهین چنگ صوت

پرده، عشاق را ساز ترنم پرتم است

روح موسیقی ز درد خارج آهنگ او

چون قلوب وسینه های ساز زار و بر هم است

عز خیر المرسلین و چار یار و آل بیت

حق گناهانش ببخشاید گر افزون یا کم است

تا ز عمر، استاد قاسم را بمضرب اجل

هشتم ماه صفر دوران گسسته از هم است

سال فوتش را بگوشتم زخمه، کلك خلیل

گفت: (آه و حیف در کابل نوای ماتم است)

رجب المرجب ۱۳۷۶ هـ ق مطابق سال ۱۳۳۵ خورشیدی



استناد قلمبر افغان در حالیکه نشان به سینه دارد معلوم میشود

از: حضرت شایق جمال (رح)

## رفتۀ آن پیر خرابات از نظر

دلربایی دلریا نباید بکار

سیم ها در چشم من هر يك چومار

رنگ سارنگ است در چشم پلنگ

کلاهه، تانپوره مانند نهنگ

چون ندارم خرمی از هیچ باب

باب در دادن بود بی او رباب

ساز کارم نیست بی همدم مدم

نی نوازا! نای خود دیگر مدم

ساز ناساز است بر طبعم کنون

صد نوا از سینه می آید برون

در مقام بیخودی پر میزنم

جای طبلة سنگ بر سر میزنم

ساز من فریاد زنجیر جنون

ساز من باریدنست از دیده خون

بار غم افتاده چون بردوش من

رادیو بدمیخورد در گوش من

دل چسان صوت گرافون بشنود

ماتمی ساز طرب چون بشنود؟

راگ در رگ زند نشتر مرا

راگنی در دل بود خنجر مرا

دل کی از آسا دلاسامی شود

اژدها از جوك پیدامی شود

زیرو بم در زیر بم گوشم کنند

تال و سر امروز بیهوشم کنند

تا که رفت استاد قاسم از جهان

بی غود افتاده بزم دوستان

آنکه شاهان معر سازش بوده اند

دلریا یلان دلنوازش بوده اند

عمر او بگذشت در عیش و سرور

بزم او از روی خویان پر زور

دوری از بزم طرب کرد اختیار

رفت از دنیا سوی دار القرار

عاقبت کام و زیانش خاک شد

صد دل از تیغ قراقش چاک شد

رفت آن پیر خرابات از نظر

نیست در آواز و ساز اکنون اثر

رشتهء ساز مسرت کننده شد

طبع شایق هم بغم سازنده شد

رحمت حق شامل احوال او

این دعا از ما بود دنیال او

## کلمه‌ها و استعاره

### مقام آسا یا سوتنه

استاد قاسم در وقت معینه مطابق تقسیم راگها در مقام آسا ترنم میکرد بعضی سر جنبانی میکردند بکنفر تریاکی بیوقت صدا کرد استاد آسا بخوان !

استاد گفت: ای اسانیست سوتس (سوته است).

### پاس نهک

استاد را داکتر گفت غک نخو که فشار داری  
خنده کرد گفت: داکتر صاحب من که جت غک و پاس غکه  
میدانم مرا از غک منع میکنی؟

غک حرام ها را چیزی نمی گویی؟

### بخششی امیر کوهلدامنی

استاد گفت: در برج شمالی در حضور امیر چاربتی های شمالی را می خواندم سردار کبیر جان يك قطعه شعر هجریه امیر امان الله خان را بالای آرموزیه ام گذاشت که بخوانم من فهمیدم آنرا دور کردم چند بار این عمل تکرار شد و کبیر جان سرخ شد امیر متوجه گردید گفت: چه گپ است کدام فرمایش است از جابر خاسته عرض کردم که سردار صاحب برادر خود را بد گفته زیاده کردم که امیر صاحب من بعرضور امان الله خان خواننده حضور بودم...

حالا خداوند (ج) از او گرفت و به شما عطا کرد بکوقت شما نمی باشید آیا در غیاب شما بدگونی کنم امیر گفت شایبش خلیفه فک حلال هستی گفت: جرنیل خزانه را صدا کنید . جرنیل خزانه سید برهان الدین قلعه، فرهادی کوهلدامنی بود گفت: يك هزار افغانی به خلیفه بخشیدم برایش همین حالا بدهید پول را گرفتم گفت: جرنیل صاحب نوشته کو که از تنخواه حبیب الله که صبا از او تحصیل نکند.

## اگر خیریت می بود

استاد قاسم از قسمت جادهء میوند که سوار بگادی شده بود حضرت شوربازار او را دید پرسید ، استاد قاسم جو کجا میروید خیریت خو است؟  
 استاد قاسم گفت: بلی مرا جناب اعلیحضرت خواسته است!

خیریت است؟ اگر خیریت نمی بود شما را میخواستند.



استاد قاسم افغان با پسر کلان خود یعقوب قاسمی

### چوب میخواد

استاد قاسم خواننده، معروف روزی در یکی از محافل بزرگ برامشگری مشغول بود مثل اینکه آتش در بخاری خاموش شده بود که هوای اطاق لحظه به لحظه رو بسردی میرفت اهل مجلس احساس خفگی میکردند و یگان نفر فائزه میکشید.

استاد در چین ساز و آواز با لبداهه این بیت را خواند:

دهن گشاده بخاری بطرز بی ادبان

سخن بجای رسیده که چوب میخواد

اهل مجلس همه کف تودن و تحسین کردند.

### گریه بی هنر

یکی از فرزندان نو جوان استاد جوافرگ شده بود، در فرحت سرای خرابات شیون جواز ندارد، همه زنان و همسایه ها در ماتم سرای آن میگریستند اما زن استاد نمی گریست و دلش خوشانه گریه میکرد.

دو سه زن همسایه که او را دیدند گفتند بسیار زن سنگین دل و بی پروائی !! همه گریه میکنند تو که نور دیده، خود را از دست داده ای گریه نمی کنی؟

گفت: قاسم جو نمی ماند میگوید در خرابات گریه کردن

درست نیست. استاد در دهلیز قدم میزد داخل خانه شده گفت:

من کی گفته ام گریه نکو گفته ام بی سر گریه نکو...

زنهار را خنده گرفت گفت: ببیند این خنده ها که به سر برابر

است خوش آیند است. «نوابی»

### دیدار آشنا

بن گفت امیر حبیب الله خان کوهدامنی با بی بی سنگری

در حوض ارگ بالای کشتی نشسته بودند، امر شد بخوان!

گفتم کشتی نشستگانیم ای باد شرطه بر خیز

باشد که باز بینیم دیدار آشنا را

امیر کوهدامنی بطرف تبسم معنی داری کرد و گفت:

دیگر دیدار آشنا را نمی بینی.

(مطلبش امان الله خان بود)

### این تیرانه را اولین بار استاد قاسم ترنم نمود:

استاد قاسم افغان در حالیکه معاهده استقلال امضا می شد قیام ملی بود یکی از افسران گفت: که تل فتح شده بود با علم فتح و نرید با امان الله خان محصل استقلال یکی از مبارزین مقابل گردید و سروریش پر عرق بود و مجلس بزرگ و مطمئنی باین مناسبت در حضور محصل استقلال بر گزار شده بود امان الله خان را دید و پیشانی پر عرق شان را بوسید و غازیان را با آغوش گرفت. استاد قاسم حساس متوجه بود این بیت مناسب را زمزمه کرد.

بوسه ابروی عرقناک تو کردم گفתי

هر که آب از دم شمشیر خورد نورش باد

همه حاضرین کف زدند و در سر استاد گل پاشی و زر پاشی شد. مستر دایس وقتی که از مقام و شخصیت استاد قاسم مطلع گردد از ایشان خواهش نمود که یک سرود مهیج افغانی را باو یاد بدهد استاد خواهش او را پذیرفت و به دایس گفت هر چیزی که من خواندم تو تکرار کن.

دایس قبول کرد.

استاد قاسم موقع شناس و از وقت استفاده کرده ترانه استقلالیه بیو جان را به مستر دایس یاد داد.

از برای خدا بلند کنید.

بر سر خود لروی استقلال

باد شیرین دهان ملت ما

یارب ز میوه های استقلال

می کشم بعد از این بدیده، خود

سر مه از خاک پای استقلال

درین حال آواز کف های مدعوین بشدت بلند شد و

دایس از اینکه خودش بدست خود ترانه، استقلال را نواخته به

نراکت مسئله ملتفت شده ، ولی نتوانست از ادامه آن خود داری

نماید.



استاد قاسم با استاد فیاض مرحوم

پا پخاکم زن که مژگان غبارم باز شود  
گر تو بیدارم نسازی تا ابد خوابیده ام

از طبع غ، ح، نوابی

## از خاطرات استاد قاسم

بمن گفت قاسمی استاد زاده (۱)

که رفتم با پدر بر سوی جداده

ز دور مردی پیامد پیشرویم

قدش بودی بلند مانند خاده

بمن گفت زود روید با دسته، خود

سفیر انگلیس يك كارت داده

برفتم در سفارت جمع جوش بود

بدید شخصی سفیر بی جا ستاده

برای ما تعیین کردند جائی

صدا کردند بخوان با ساز و باجه

---

(۱) مطلب از یعقوب قاسمی است. مهمم

پدر گفتا که موضوع را بگوئید  
 چه بررسی گفت موضوع مرد ساده  
 بگفت استاد اگر موضوع ندانم  
 فی خوانم گهی کم یا زیاده  
 فی خوانم غزل بر فرمایش کس  
 بمن استاد چنینی درسی نداده  
 سفیر گفتا بخوان آواز و پول گیر  
 بتو نبود غرض کن استفاده  
 بگفت استاد که من مادی نباشم  
 سخن سنجیده گو مرد بیاده  
 سفیر گفتا بود فتح عراقین  
 از آن کردیم جشن فوق العاده  
 بگفت استاد که امروز ماتم ماست  
 چرا سازی کنیم خلاق عاده  
 بشا گردان بگفت پسته کنید ساز  
 کنیم در منزل خورشید اعادة  
 بگفت این و ز جا بر خاست پدر رفت  
 همچو استاد به دنیا کسی نراده  
 بگردم این چنین ساز نکو راو  
 که سازش نسجیه ماتم ندیده  
 بنام این چنین دل زنده مطرب  
 که مرده در وجودش جسم ماده

## نونهنډ استادانه

شنیدم این سخن از مرد دانا

که بودی در طرب دستش توانا

بودی دستش بتار ساز موزون

کشیدی هر نفس آواز محزون

بهر مجلس که میکرد ساز و آواز

شدی هر مجلسی در سوز و در ساز

بگرمی چونکه مردم ناله میکرد

ز تاب صوت او تبخاله میکرد

شبی او را به مهمان خانه بردند

نه مهمانخانه که در گلخانه بردند

بد آن گلخانه، خوب صدارت

محمد هاشمش کردی ریاست

در آنجا مهمانان بود بسیار

ز داخل و ز خارج جمله سردار

همه روشن خیال و نکته سنجانه

مطرب نواز و هم نغمه دانان

نوا خوانی، غودا استاد دانا

همه تحسین غودا آواز او را

همینکه ساز و آواز از نوا ماند

همه تاثیر ساز اندر هوا ماند

بگفت استاد چنین اقوال معقول

که شد واقع در آن مجمع چو مقبول

بگفتا عاشقم یاران بنده

پراه عاشقی هستم روزنده

بار گفت صندر مجلس ای خلیفه

مگر معشوق تو جنس لطیفه؟

بگفت استاد رفیقم زردگون است

ز هجرانش دل من غرق خون است

دگر معشوق من خیلی سفید است

از آن هم قلب بنده نا امید است

دگر باشد سیاه جوده عزیزان

دلم از هجر او گزیده برسان

باین عاشق تعجب جمله کردند

برایش خنده های قهقهه کردند

بگفتند ای ضعیف النفس ساده

ازین عشق مقصدت بر گو چه بوده؟

بگفت استاد حقایق اندر انجا

همه کردند تعجب در آنجا

بگفت معشوق اول روغن زردست

بمن باشد فراقش رنج و هم درد

بود معشوق دوم آرد گندم

که ز درویش جو جو گشته مردم

سوم معشوق من یاران زغال است

که بازارش سیاه و قیل و قال است

شبانه من بنالم از غم نان

جگر خونم بدان ای خوب انسان

دماغم خشک باشد ای رفیقان

که روغن روشنی بخشد بچشمان

بگیرم در بغل من صندلی را

ندیدم بی زغال من خوشدلی را

از این بهتر نباشد یار و معشوق

بنازم این چنین دلدار و معشوق

در آن وقت بود سرمای زمستان

نبود آتش و نبود لقمه، نان

غسی آمد زغال و روغن زرد

دل مردم شده از زندگی سرد

بهر کوچه هر خانه غمی بود

بدون مرگ و مرده مائگی بود

در آن بحران حکومت کرد غفلت

بغم اندر بدند ارباب حاجت

عیان قاسم نمود احوال مردم

بنازم منطق گویای قاسم

نه تنها بود قاسم مطرب خوب

همه گفتار و کارش بود مطلوب

بدی قاسم نقاد قایل کار

سخن هایش همه یکسر فسون کار

نوابی این سخن دارد حقیقت

یکن باور تو ای یار طریقت

۱۳۴۲

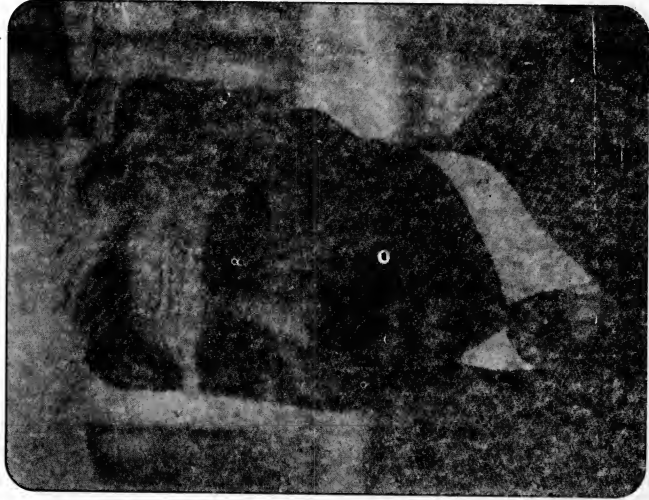






استاد قاسم با استاد شاکر در سفارت هند غانی مینماید

چو چنگ از هر رگم صد نغمه عرت فزا خیزد  
اگر بغت افگند سر رشته وصل تو در چنگم





استاد قاسم با استاد فیاض مرحوم



مرحوم استاد قاسم افغانی در اخیر زندگی



استاد قاسم با پسران و شاگردان خوشنواף خود



استاد قاسم در دهلی با استاد وزیر خان و دیگر نوازندگان هندی دیده میشوند.

## از دوست عزیز می شنیدم

تلخ ترست سراج ملالت و الدین روزی در حال ناخوشی در (برنده قصر استور) با مصاحبان  
و اهل دربار نشسته و استاد قاسم میخواند .

چون سراج پادشاه ناساز بود و قضا بهم برآمده (قاسم) را گفت : به بخانی  
محل گفت میکنی . روزت را میگذرانی ؟ این جملات را بخلاب و شتاب و  
عتاب فرموده برای تادیب استاد (قاسم جو) چنین چارپائی حکیم  
خواست .

باین تصادف ناساز سازنده و ساز لزاوازانده و ننگ بزرگ  
بطرفه اخیرین باب لبت و کوب منیا ، و بپیان برای سیق حق حکم ش  
صف زدند .

اینک همین وقت بود که بر طرب غمی بارید و بر اصل طرب ماتم میگذشت .  
اصل و بار . باین سر اسیمگی حیران مانده بودند که استاد در زیر شلاق یکدادم  
مقام ناله خوا بکشید و ساز فغان را به چپ اینک و او از سر خواهد نمود .  
در چنین موقع نازک و خطر طالع ناساز استاد یاری مددکاری  
کرده و سر و امر خود محمد آصف خان قدم خیرخواهی پیش گذاشته خداوار

نمود و باین عبارات عفوئش را استدعی شد که : خرابایان رفیق روزیایی  
خوشی و مجالس عشرت ما هستند و آنها که مانند کاسه پیتی بخورد ترین صدمه میوک میشود  
اگر مانند مردمان سپریانی نمیچین کاری شوند شیشه شان بسنگ آید و می شکند  
والله شکست ایشان صد مایل صاف و نازک همی شکند .

از شکست کیدل ایجا شیشه ها خواهد شکست

اگر این دفعه کنی آتش بخشیده شود عذر مافات را خواهد خواست و بیل خاطر طلعت  
خواهد خواند . امیر صاحب عذر سردار مرحوم را قبول فرمود و انالینقیان را گفت :  
سمازید و منتظر امر و دم من باشید گویند : - قاسم - که پوشش و حواس را  
از دست داده بود بجای آنکه عذر تقصیر خود را بخواست گناه تازه دیگر کرد که قابل هرگز سزا  
خاصه در خان موقع که شاه در مقام امتحان و عذر خوانان با هم دست اندازان لرزان  
یعنی : استاد با صدای خزین و ابله غمین آلابی کرد و این فرد طعنه آمیز نیز را سطر را خواند  
یعنی : زود نیا زود نیا نصیب نظر

توبه نری کمالی حق در کمال داری

اگر چه قاصد این را بقیس خود و بخود خطاب نمود اما وضع مجلس بطوری بود که همه مخاطب اینها  
دانسته و عقل از سر همه بدر رفت زیرا تریدی برای شلاق کاری . باقی نامه .

آز آنجا که شادمان در شغف و اغراض هست عالی داشتند و غیرت شان نمی گذارد که غصه و ابراز  
بیل سازند بطوری که محسوس باشد و محمد محبت آصف خان مرحوم در کدام محبت و میز خود را  
مصرف ساخته و اما تصریر و از این ماجرا یاد هم نکرد .

ولی استا، در همین بل از خواندن انفراد بموقع و وصف الحال هر کس و کوشش سامعین را  
به الحان و ناله های خود متوجه ساخته و ضمن چنگ زدن و غنا طرا میر صاحب ادرا یافت فی البدیهه

که خطائی سرود از اما جای غدر بخوبی است

بیتبراران نگاهت لغزش استا

باطلاع این فرد امیر صاحب اسروری دست داده استا و را مورد نوازش خاص فرمود  
و مشیت زری هم بر روی نشان نمود .

بر این ترتیب این مجلس بصورت یک مجلس سرود فاخته یافت اما معلوم نشد که  
نسخه ای تا چه وقت استا داده و با چه قاره ازین محرکه بدرفته باشند .

و کجکده ای

## معرفی نویسنده



استاد غلام حبیب نوابی تیموریان

استاد غلام حبیب نوابی تیموریان فرزند غلام حیدر خان تیموری در سال ۱۳۰۰ هـ ش

در قره نوب کوت ولسوالی کوهدامن ولایت کابل متولد گردیده است.

تحصیلات: در لیسه عالی سرای خواجه و دارالمعلمین خواجه ملا به پایه اكمال

رسانیده است.

وظایف: چندی بهجت معلم و بعد به مطبوعات روزنامه و بالترتیب محرر و سرمحرر

روزنامه اصلاح، عضو نشرات داخلی، عضو انجمن تاریخ، محرر و معاون مجله ژوندون

محرر روزنامه هیواد معاون و کتیل جریده اتحاد، یقلاق، معاون و کتیل جریده ولس،

مؤسس و مدیر جریده آینده معاون و مدیر روزنامه بدخشان، مدیر مجله پشونون لږ،

مدیر نشرات رادیو افغانستان، مدیر راپورترهای روزنامه انیس و مدیر طبع کتب.

عضو و بعد مدیر دایرت المعارف آریانا، مؤسس و مدیر جریده دیوه جوزجان، رئیس افتخاری سره میاشت جوزجان، مدیر جریده

دیکنده، مدیر مجله برید، مخابرات، مدیر روزنامه پیدار، ولایت بلخ، مدیر فولکور و ادبیات محلی، آمر عمومی لوفق ولایت بلخ، آمر

عمومی اوقاف ولایت هرات.

آثار مطبوع: کوچه نوابی و پسرلی، علامه ساجوکی، ملنگ جان، اهل بدخشان، حکیم ابوری، آهنگهای محلی، دوشاعر همطبع،

حکیم مزده و حبیب نوابی، گلزار گل های خیال، منزل خرقه، سالک دیوان، مخفی بدخشی، زن، مخفی بدخشی، ترانه های ییلس،

شاعره گمنام یونانی، رابعه بلخی، عایشه دورانی، سلطان رصیه، معجزه هروی، کوهر نجاد ستاره تاباک، عصر تیموریان، انسانه گلها،

مستی، کودک از نظر بزرگان، مراد مرید هر مورد بزرگان بلخ و جوزجان، کوهدامن.

آثار نامطبوع: کابل کهن، سیاهکبه سفید می سفت، شمر قلند، یازده سال در روسیه، ام معصومه، خدیجه جوزجانی، فاطمه بلخی،

تاج نسوان، گدسته از گلشن بلبری، ناصر خسرو، صدای صلح، شیخان شورلنگیز، تاثیر زبان دلی بر سخنبدلی، گنج درویش انصاری (رح)،

هجوهای آثار علمی، امیر علی شیر نوابی، در بلخ، مزارات اکثریت شخصیت های علمی و عرفانی افغانستان، سوانح اهل تصوف

با اشعار شان، حیات باقی (رساله دربارہ یک عالم کوهدامی، مؤلف یوسف و زلیخا)، صحف ابراهیم و موسی با شجره و شرح حال

پیر بنان حاجی محمد سعید لاهوری (رح)، درود درویش انصاری (رح)، گلشن توحید، شیخ سعدالدین انصاری (رح) (گلچین معانی)،

خضرت محی الدین چشتی (رح)، ایشان صاحب اساتف، نویار بلخ و ...، میناشید، مؤلف مدون و مرتب و مصحح و گردآورنده

کتاب و رسائل و داستان های سچه و لقه وطنی و محلی، نویسنده و شاعر، صداهای مقالات اجتماعی، ادبی، و ناشر چندین انتقادی

و انتباهی، به زبان دری و پشتو تحقیقات درباره لچه های ملی و محلی و جامع ضرب المثل ها چهار پیتی ها، اندی ها و غیره

موضوعات حیاتی.

مسافرتها: عربستان سعودی، هندوستان و کشورهای آسیای میانه.

مدال و جوایز: مدال از اطلاعات و کلتور، جایزه ادبی از مطبوعات افغانی، جایزه ادبی عربستان سعودی، جایزه ادبی از رادیو قاهره.

جایزه ادبی از رادیو تاشکند، جایزه ادبی از رادیو دوشنبه، جایزه ادبی از رادیو هند.



مؤسسہ انشائات اراہر

آدرس: دھکی، بعلبک، قصہ جوانی  
پست بکس ۴۶۳ - پاکستان  
E-mail: alazharco@hotmail.com / yahoo.com  
Tele: + 92-91-2564414



ARIC  
B  
1.237  
6.75  
12.870

مؤسسہ انشائات اراہر